

تأملاتی چند در باب امکان و ضرورت اسلامی شدن دانشگاه

مصطفی ملکیان

۱. ظاهراً در دو واقعیت شکی نیست:
یکی اینکه تقریباً همه دانشگاه‌های کنونی
جهان دانشگاه‌هایی متجددانه (=مدرن-Mod-
ern)، غیردینی (=سکیولار Secular)، و
آزاداندیشانه (=لیبرال Liberal) اند، و دیگر
اینکه همه این دانشگاه‌ها عیوب و نقائصی
دارند و دستخوش پاره‌ای نابسامانیها و
کمبودهایند. در مقام تشخیص این عیوب و
نقائص و نابسامانیها و کمبودها، البته،
صاحب‌نظران تعلیم و تربیت اختلاف نظرهای
فراوان دارند؛ اما در مقام درمان و ارائه راه‌حل
می‌توان گفت که همه این صاحب‌نظران در دو
گروه بزرگ جای می‌گیرند: گروه اول سعی
دارد که با حفظ ماهیت متجددانه، غیردینی،
و آزاداندیشانه دانشگاه مسائل و مشکلاتی را
که دامنگیر آن شده‌اند حل و رفع کند؛ و گروه
دوم بر آن است که این مسائل و مشکلات،

عمده، در خود ماهیت متجددانه، غیردینی، و آزاداندیشانه دانشگاه ریشه دارند و اموری عَرَضی و عارضی نیستند و، از این رو، حلّ و رفع آنها، در عین حفظ این ماهیت، کاری نشدنی است و، بنابراین، چاره‌ای جز ایجاد و تأسیس دانشگاه سنتی (Traditional)، دینی، و مکتبی (Ideological) نیست.^۱ در محدوده جهان اسلام، صاحب‌نظرانی که طرفدار اسلام متجددانه (Modernistic) اند در گروه اول، و آنان که هواخواه اسلام بنیادگرایانه (Fundamentalistic) یا اسلام سنتگرایانه (Traditionalistic) اند در گروه دوم قرار می‌گیرند. بنیادگرایان اسلامی و سنتگرایان اسلامی، علی‌رغم اختلاف نظرهای وسیع و عمیقی که، در جهات دیگر، با هم دارند، در جهت ایجاد و تأسیس دانشگاه اسلامی، که هویت سنتی، دینی، و مکتبی دارد، همدستانند و، بویژه از زمان برگزاری «نخستین همایش جهانی دربارهٔ تعلیم و تربیت اسلامی»، که در ۱۹۷۷ در مکه برگزار شد، برای این مقصود به فعالیت‌های نظری و عملی‌ای نیز پرداخته‌اند.^۲ در کشور ما نیز، از اوان پیروزی انقلاب اسلامی، اشخاص و گروه‌هایی از ضرورت اسلامی کردن دانشگاهها دم زده‌اند.

در این گفتار، به ذکر تأملاتی چند در باب امکان و ضرورت اسلامی شدن دانشگاه اکتفاء می‌کنیم و چون بجدّ معتقدیم که نه صرف شعار دادن دانشگاه و تعلیم و تربیت ما را اسلامی می‌کند، و نه عمل بدون طرح و برنامه، و نه گریز از مواجهه با مشکلات عملی و اجتناب از تفکر دربارهٔ آنها، از خود می‌پرسیم که: اولاً: دانشگاه اسلامی چیست و با دانشگاههای غیراسلامی، و علی‌الخصوص با دانشگاه متجددانه، غیردینی، و آزاداندیشانه چه تفاوت ماهوی و جوهری‌ای دارد؟ ثانیاً: آیا اسلامی کردن دانشگاه ممکن است؟، و ثالثاً: آیا این اسلامی سازی مطلوب است؟

۲. مراد از «دانشگاه اسلامی» چیست؟ می‌توان گفت که مهمترین مقومات وجودی یک دانشگاه عبارتند از: الف) آرمان و هدفی که از ایجاد و تأسیس دانشگاه در مدّ نظر است، ب) علوم و معارفی که در دانشگاه تعلیم و تدریس می‌شوند، ج) کتابهای درسی، د) اساتید، ه) دانشجویان، و و) نظام مدیریت و اجراء. بر این اساس، شاید بتوان مراد از «دانشگاه اسلامی» را با ذکر تفاوت‌هایی که با دانشگاههای غیراسلامی، از همهٔ این جنبه‌ها یا بعضی از آنها، دارد تعیین کرد. عملاً نیز صاحب‌نظرانی که در باب دانشگاه اسلامی و اسلامی کردن دانشگاه به مطالعه و

تحقیق مشغولند مراد خود را از "دانشگاه اسلامی" به همین شیوه تعیین کرده‌اند، اگرچه از میان شش مقوم‌ی که بدانها اشاره شد بیشتر بر دو مقوم اول و دوم تأکید ورزیده‌اند.

۲۰۱. درباره‌ی آرمان و هدفی که از ایجاد و تأسیس دانشگاه اسلامی در مد نظر است، در ضمن "توصیه‌های کلی نخستین همایش جهانی درباره‌ی تعلیم و تربیت اسلامی" آمده است:

"هدف تعلیم و تربیت اسلامی ایجاد 'انسان صالح و درستکار'ی است که، به معنای صحیح کلمه، الله را پرستد، بنای حیات دنیوی و مادی‌اش را بر مبنای شریعت استوار سازد، و این حیات را به خدمت دینش درآورد... هدف تعلیم و تربیت باید رشد متوازن کل شخصیت انسان، از طریق تربیت روح، عقل، «خود» عقلانی، احساسات و عواطف، و حواس جسمانی انسان، باشد. بنابراین، تعلیم و تربیت باید تسهیلات لازم را برای رشد انسان، در جمیع ابعاد و وجوه، یعنی ابعاد و وجوه روحانی و معنوی، عقلی، تخیلی، جسمانی، علمی و تجربی، و زبانی، هم در ساحت فردی و هم در ساحت جمعی، فراهم آورد و همه این ابعاد و وجوه را در جهت صلاح و نیل به کمال به کار اندازد. هدف نهایی تعلیم و تربیت اسلامی این است که تسلیم محض به الله در قلمرو فرد، در قلمرو جامعه، و به طور کلی در قلمرو انسانیت تحقق پذیرد."۳ آرمان و هدفی که در اینجا تصویر شده است شباهت بسیار دارد با آرمانها و اهدافی که سایر اشخاص و گروههایی که در جهت ایجاد دانشگاه اسلامی فعالیت می‌کنند ارائه کرده‌اند و، مانند همه آنها، مبتلا به دو نقیصه اساسی است: یکی اینکه در قالب الفاظ و تعبیراتی بیان شده است که، به هیچ روی، وضوح مفهومی ندارند و، علاوه بر این، هرگونه سعی در جهت ایضاح مفهومی آنها فقط به خرق اجماع توافق‌کنندگان می‌انجامد. "انسان صالح و درستکار"، "پرستش الله (به معنای صحیح کلمه)"، "به خدمت دین در آوردن حیات دنیوی و مادی"، "رشد متوازن کل شخصیت"، "روح"، "عقل"، "خود" عقلانی، "احساسات و عواطف"، "صلاح"، "کمال"، و "تسلیم محض به الله" از زمره الفاظ و تعبیراتی‌اند که تا ایضاح مفهومی نشوند آرمان و هدف دانشگاه اسلامی روشن نشده است و، طرفه آنکه، به محض اینکه سعی در جهت این ایضاح کنیم تنها اختلاف نظرها را روشن و آشکار خواهیم کرد. نقیصه دیگر اینکه: اگر آرمان و هدف دانشگاه اسلامی چیزی از این قبیل باشد بحق می‌توان پرسید که: دانشگاه اسلامی با دانشگاه مثلاً مسیحی یا یهودی چه فرقی دارد؟ مقصود اینکه در جملات و عباراتی که در اینجا آمده‌اند هیچ امر اختصاصاً اسلامی به چشم نمی‌آید و کافی است که به جای لفظ "الله" مثلاً لفظ "پدر آسمانی" یا "یهوه" را بگذاریم تا آرمان

و هدف دانشگاه مسیحی یا یهودی را بیان کرده باشیم.

۲.۲. و اما درباره علوم و معارفی که در دانشگاه اسلامی تعلیم و تدریس می شوند باید توجه داشت که، به احتمال قوی، مراد دست اندرکاران اسلامی کردن دانشگاه این نیست که علوم و موضوعات و مسائل اسلامی نیز در کنار سایر علوم و موضوعات و مسائل تدریس شوند، زیرا این مراد را می توان با وارد ساختن علوم و موضوعات و مسائل دینی به همین دانشگاه موجود برآورده کرد، کما اینکه، در پاره ای از کشورهای اسلامی و از جمله در کشور خودمان، با اجباری ساختن چند درس مربوط به علوم و موضوعات و مسائل اسلامی برای همه دانشجویان همه رشته های دانشگاهی همین مقصود را برمی آورند. و باز، به احتمال قوی، مراد این نیست که برای دانشجویان علوم اسلامی تسهیلات بسیار بیشتری، در جهت مطالعات و تحقیقات عالی، فراهم آید، چرا که به این مراد هم می توان از طریق تأسیس یک "مؤسسه مطالعات اسلامی" یا افتتاح یک "کلیه الشریعة" در هر یک از دانشگاههای موجود دست یافت.

اینجاست که سخن از اسلامی کردن علوم و معارف به میان می آید.

۲.۲.۱. اگر "علم" را به عامترین معنایش، یعنی مطلق آگاهی، بگیریم، می توان گفت که همه علمی که بشر در اختیار دارد، از یک لحاظ، به دو دسته کلی قابل تقسیمند: دسته اول علمی است که، علی الادعا، خدا از طریق وحی به اشخاصی برگزیده، یعنی پیامبران، بر بشر مکشوف فرموده است و صورت مکتوب آن، در قالب متون مقدس دینی و مذهبی، بر جای مانده است، و دسته دوم علمی است که خود بشر از راه به کارگیری همه قوای ادراکی خود بدانها دست یافته است. اگر سخن خود را به حوزه فرهنگ اسلامی محدود کنیم، می توانیم بگوییم که علوم دسته اول در قرآن و احادیث معتبر فراهم آمده اند.

حال اگر "علم" را به معنایی مضیقتر، یعنی به معنای رشته علمی (Discipline)، بگیریم و باز قلمرو سخن خود را به حوزه فرهنگ اسلامی منحصر سازیم می توانیم گفت که علوم را می توان به دو گروه علوم اسلامی و علوم غیراسلامی تقسیم کرد. علوم اسلامی علمی اند که شان آنها فهم، تبیین، و دفاع از کتاب و سنت است و/ یا در آنها برای اثبات و نفی و رد و قبول و نقض و ابرام یک رأی به کتاب و سنت تمسک می شود. بدین معنا، تفسیر قرآن، شرح حدیث، سیره پیامبر(ص)، کلام اسلامی، اخلاق اسلامی، فقه، و بخشی از اصول فقه در زمره علوم اسلامی اند.^۴ علمی که هیچیک از دو وصف مذکور را نداشته باشند علوم غیراسلامی اند. بدین

قرار، علمی مانند منطق، ریاضیات، علوم تجربی طبیعی (از جمله: فیزیک، شیمی، و زیست‌شناسی)، علوم تجربی انسانی (از جمله: روانشناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد)، علوم تاریخی (از جمله: تاریخ و لغت) علوم غیراسلامی اند.^۵

شک نیست که وقتی از اسلامی کردن علوم سخن می‌رود اسلامی کردن علوم اسلامی مراد نیست، چرا که این تعبیر بیمعنا یا این کار تحصیل حاصل است. بنابراین، کسانی که در صددند که، برای اسلامی کردن دانشگاهها، علوم را اسلامی کنند، در واقع، می‌کوشند تا علوم غیراسلامی را، که به بعضی از آنها اشاره شد، و روش تحقیق در هریک از آنها یا عقلی (بالمعنی الاخص)^۶ یا تجربی یا تاریخی است، اسلامی سازند. اکنون این دو پرسش رخ می‌نماید که: مراد از "اسلامی کردن علوم" چیست؟ و آیا اسلامی کردن علوم ممکن است؟

۲۰۲۰۱۰۱. شاید مراد از اسلامی کردن علوم این باشد که آنچه را در یکایک علوم عقلی و تجربی و تاریخی گفته شده است بر قرآن و روایات معتبر عرضه کنیم و از آن میان هر چه را قرآن و روایات معتبر تصدیق کرده‌اند بپذیریم و بقیه را وازنیم یا هر چه را قرآن و روایات معتبر تکذیب کرده‌اند وازنیم و بقیه را بپذیریم و، در هر صورت، مجموعه آنچه را می‌پذیریم یک علم اسلامی به حساب آوریم. اگر چنین باشد، باید گفت که: اولاً: چگونه اثبات می‌کنید که کس یا کسانی که قرآن و روایات معتبر از آنان صدور یافته‌اند در مقام بیان حقایق عقلی و تجربی و تاریخی ای که در علوم کشف می‌شوند بوده‌اند و/ یا این حقایق را بیان کرده‌اند؟ (مسئله هرمنیوتیکی) ثانیاً: آنچه را، در فرآیند مذکور، ردّ یا قبول می‌کنید صرفاً بدین دلیل ردّ یا قبول می‌کنید که قرآن و روایات معتبر آن را تکذیب یا تصدیق کرده‌اند یا، علاوه بر این، بر اساس شیوه‌های استدلال و معیارهای ردّ و قبول خود آن علم نیز کار خودتان را توجیه معرفتی (Justification) می‌کنید؟ در صورت اول، خروج از طور بحث کرده‌اید و سختتان برای هیچیک از عالمان آن علم اعتبار ندارد، و در صورت دوم، رجوعتان به قرآن و روایات معتبر بیهوده است. ثالثاً: به جای آنچه ردّ می‌کنید چه رای دیگری می‌آورید؟ و از کجا می‌آورید؟ علم نمی‌تواند بدون رای و نظریه روزگار بگذراند و به همین سبب هم هست که در بسیاری از مواضع یک نظریه، علی‌رغم اینکه از پشتوانه استدلالی کافی و وافعی ای برخوردار نیست و حتی اموری کشف شده‌اند که آن را نقض می‌کنند، در قلمرو یک علم می‌ماند، فقط بدین دلیل و تا زمانی که بدیلی برای آن یافته نشده است.^۷ رابعاً: این کار سلبی شما را در موضعی صرفاً انفعالی قرار می‌دهد. به تعبیر دیگر، با این فرآیند نمی‌توان سبب‌ساز

پیشروی علوم شد، بلکه فقط می توان از، علی الادّعا، کژروی علوم جلوگیری کرد. خامساً (و این نکته ای است که بعداً با تفصیل بیشتری بدان خواهیم پرداخت): مشتریان این علم کیانند؟

۲۰۲۰۱۰۲. شاید مراد از اسلامی کردن علوم این باشد که با رجوع به قرآن و روایات معتبر کاری ایجابی می کنیم، یعنی هریک از علوم را از نو پدید می آوریم. به

جای اینکه براساس کتاب و سنت به غلطگیری و تصحیح علوم موجود و اخذ و اقتباس از آنها مشغول شویم، بر همان اساس طرحی نو درمی اندازیم و علوم جدیدی را پی می ریزیم. موادّ خام برای تأسیس و ایجاد علوم جدید نیز در کتاب و سنت کم نیست. مگر نه این است که، فی المثل، شیخ انصاری، فقط با استفاده از چند آیه و حدیث، همه موضوعات مربوط به بیع و خیارات بیع را تدوین کرد و همه مسائل ذی ربط به این مبحث را حلّ کرد و کتاب حجیم و قطوری پدید آورد؟ آنچه کم است فقط عزم و همتی همانند عزم و همت شیخ انصاری است که از دل کتاب و سنت علم اقتصاد اسلامی، جامعه شناسی اسلامی، روانشناسی اسلامی، و حتی زیست شناسی و شیمی و فیزیک و ریاضیات و منطق و... اسلامی استخراج کند.

اگر مراد از اسلامی کردن علوم این باشد، باز باید گفت: اولاً: چه دلیلی دارید بر اینکه مقصود کتاب و سنت بیان حقایق عقلی و تجربی و تاریخی است؟ ظاهراً بر این مدّعا دلیلی نیست، بلکه برخلاف آن می توان اقامه دلیل کرد و گفت که رجوع به کتاب و سنت وجود چنین حقایقی را، به حدّی که برای تأسیس صدها رشته علمی کفایت کند، تأیید نمی کند، و ناگفته پیداست که این ادّعا که چون کتاب و سنت بر اهمیت علم آموزی و تعقل تأکید می ورزند هرچه از این راه حاصل آید علم اسلامی است ادّعایی نامسموع و غیرمقبول است، چرا که این ادّعا اصلاً فرق فارق میان علوم اسلامی و علوم غیراسلامی را از میان برمی دارد، چون همه علوم با

به کارگیری قوای ادراکی ای که خدا به بشر عطا کرده است حاصل آمده‌اند. استشهاد به کار شیخ انصاری نیز گرهی از کار نمی‌گشاید، چون، با قطع نظر از اینکه در متدولوژی وی نیز جای چون و چرا هست،^۸ نمی‌توانید کار خودتان را به کار وی قیاس کنید، زیرا جای این احتمال هست که از دل کتاب و سنت همه احکام بیع و خیارات بیع، و حتی همه احکام فقهی، قابل استخراج باشند اما حتی یک حکم ریاضی یا اقتصادی قابل استخراج نباشد، علی‌الخصوص با توجه به اینکه احکام فقهی در حوزه علوم دستوری (Normative)‌اند و احکامی که شما در صدد استخراج آنها هستید همه به حوزه علوم توصیفی (Descriptive) تعلق دارند.

ثانیاً: در علمی که با فرآیند پیشگفته پدید می‌آورد مدعیاتان را چگونه مستدل و موجه می‌سازید؟ اگر استدلال و توجیه معرفتی تان با صرف تمسک به کتاب و سنت انجام می‌گیرد، در این صورت، علومتان همه نقلی خواهند بود و نمی‌توانید علوم پدید آورده تان را جانشین علوم عقلی و تجربی و تاریخی موجود کنید، چرا که این علوم موجود روشهای تحقیق و داوری ای همگانی و فارغ از دین و مکتب دارند و، از این رو، می‌توانند از هر کسی مطالبه قبول و تسلیم کنند، و حال آنکه علمی که شما تأسیس و ایجاد می‌کنید متکی به دین و مکتب‌اند و، به همین جهت، فقط پیروان دین و مکتبتان مدعیات این علوم را می‌پذیرند. و اگر استدلال و توجیه معرفتی تان به مدد روشهای تحقیق و داوری عقلی و تجربی و تاریخی انجام می‌گیرد، در این صورت، به تعبیر هانس رایشنباخ (Hans Reichenbach)، فیلسوف علم آلمانی (۱۹۵۳-۱۸۹۱)، از کتاب و سنت فقط در مقام کشف (یا: مقام گردآوری Context of Discovery) سود جسته‌اید، نه در مقام توجیه (یا: مقام داوری Context of Justification)، و پیداست که در مقام کشف نه فقط از کتاب و سنت بلکه از هر منبع و مأخذ دیگری نیز می‌توان سود جست، ولی این سودجویی از کتاب و سنت علم را دینی نمی‌کند. آنچه علمی را دینی یا عقلی یا تجربی یا تاریخی می‌کند مقام توجیه یا داوری آن است.

ثالثاً: اگر با رجوع به کتاب و سنت می‌توان المثنای اسلامی همه علوم را پدید آورد قوای ادراکی ای که خدا یا طبیعت در اختیار بشر نهاده است به چه کار می‌آیند؟ و علی‌الخصوص توصیه و دعوت خود کتاب و سنت به تفکر و تعقل چه محملی دارد؟

رابعاً: نفس اقدام به ایجاد المثنای اسلامی علوم موجود نشانگر این است که اقدام کنندگان از همه یا پاره‌ای از آراء و نظریات عرضه شده در این علوم خشنود نیستند و، از این رو، پیشینی می‌شود

که همه یا پاره‌ای از آراء و نظریاتی که در این المثناهای اسلامی ظاهر خواهند شد با آراء و نظریات علوم موجود سازگار نباشند. در این صورت، چه کنیم و کدام را بپذیریم؟ و این سؤال وقتی خطیرتر و جدیتر می‌شود که، در مقام یک فیلسوف علم، ابزارانگار (Instrumentalist)، قرار دادگرا (Conventionalist)، مصلحت‌اندیش (Pragmatist)، عملیات‌گرا (Operationalist)، یا، به تعبیر جان دیویی (John Dewey)، آزمایش‌نگر (Experimentalist) نباشیم، بلکه معتقد باشیم که صدق یا کذب آراء و نظریات مسأله‌ای جدی و چشمپوشی‌ناپذیر است. طبعاً خواهید گفت که، به هنگام تعارض، باید جانب المثنای اسلامی را گرفت، چرا که داده‌های وحیانی حقایق مطلق و جاودانه‌اند، و حال آنکه یافته‌های عقلی، تجربی، و تاریخی حقایق غیر قطعی و موقتند و باید به محک داده‌های وحیانی سنجیده شوند. اما باید توجه داشته باشید که خود گزاره "داده‌های وحیانی حقایق مطلق و جاودانه‌اند" و جمیع پیشفرضهای این گزاره، علی‌القاعده، از یافته‌های عقلی‌اند و، بنابراین، به گفته خود شما حقایق غیر قطعی و موقتند! وانگهی، اگر می‌توان در همه یا پاره‌ای از موارد از یافته‌های عقلی دست شست، چرا آنجا که عقل می‌گوید: "داده‌های وحیانی حقایق مطلق و جاودانه‌اند" سخنش را حکم حاکم معزول ندانیم؟

۲.۳. و اما درباره چهار مقوم دیگر دانشگاه اسلامی سخنی نمی‌گوییم. فقط در باب کتابهای درسی (مقوم سوم) اشاره کنیم به اینکه در بیست سال اخیر بعضی از طرفداران اسلامی کردن دانشگاه و علوم، در سرتاسر جهان اسلام، دست به تألیف کتابهای درسی ای زده‌اند که در آنها، به زعم خودشان، علوم اسلامی شده را، به قصد آموزش و طبعاً با رعایت معیارها و قواعدی که در تألیف کتابهای درسی لازم‌الرعايه‌اند، تدوین کرده‌اند. نگاه دقیق به این قبیل کتابها نشان می‌دهد که در بیشتر آنها همان معنای اول از اسلامی کردن علوم در مد نظر بوده است.

۳. حال بپردازیم به اینکه: آیا اسلامی کردن دانشگاه ممکن است؟ قبلاً گفته شد که می‌توان مهم‌ترین مقومات وجودی دانشگاه را عبارت دانست از: آرمان و هدف مورد نظر از ایجاد دانشگاه، علمی که تدریس می‌شوند، کتب درسی، استادان، دانشجویان، و نظام مدیریتی و اجرایی. طبعاً دانشگاه اسلامی دانشگاهی است که همه این شش مقومش بر وفق موازین و معیارهای دین اسلام تکون یافته باشند. در اینجا، مسائل نظری و مشکلات عملی‌ای پدیدار می‌شوند که حل و رفع آنها شرط لازم امکان تحقق دانشگاه اسلامی است و چون حل آن مسائل و

رفع آن مشکلات، اگر نگوئیم مُحال، لا اقل بسیار دشوار است اسلامی کردن دانشگاه نیز عملاً استحاله و دستکم صعوبت بسیار دارد.

۱. ۳. برای اینکه چند و چون مقومات ششگانه دانشگاه اسلامی را بر وفق احکام و تعالیم دین اسلام تعیین کنیم لامحاله باید به کتاب و سنت رجوع کنیم و آنها را، به تعبیر حضرت علی بن ابی طالب (ع)، استنطاق کنیم. اما، خوشبختانه یا بدبختانه، کتاب و سنت بسته به اینکه چه کسی آنها را استنطاق کند جوابهای مختلف به سؤال واحد می دهند و از همین جاست که روایتهای قرائتهای متفاوت از اسلام ظهور می کنند. این روایتهای قرائتها، اگر چه به سه گروه بزرگ بنیادگرایانه، تجددگرایانه، و سنتگرایانه قابل تقسیمند،^۹ در واقع پر شمارتر از آنند که حتی استقراء کامل آنها بسهولت مقدور باشد. حال سؤال این است که: برای تعیین مشخصات دانشگاه اسلامی به صاحبان کدام روایت و قرائت از اسلام رجوع کنیم؟ در مقام جواب، ممکن است گفته شود: با رجوع به کتاب و سنت می فهمیم که کدامیک از این قرائتها صحیح است، اما باید توجه داشت که همین رجوع به کتاب و سنت بود که قرائتهای مختلف را پدید آورد و چیزی که اختلاف زاست اختلاف زدانمی تواند بود. ممکن است بگویند: به ضروریات اسلام، که مورد وفاق همه مسلمانان است، توسل می جوئیم. اما ضروریات اسلام نیز، با صرف نظر از تأملات و چون و چراهایی که در دو ناحیه مفهوم و مصادیق آن می توان داشت، کمأ و کیفاً چنان نیستند که بتوان مشخصات دانشگاه اسلامی را از آنها استکشاف و استخراج کرد. ممکن است گفته شود: همه رهبران فکری و معنوی مسلمانان شورایی تشکیل می دهند و در هر مسأله و مشکلی رای و دیدگاه اسلام را تعیین می کنند و قول و نظر این شورا برای همه مسلمانان جهان، در جمیع مسائل و مشکلات، و از جمله در آنچه به مشخصات دانشگاه اسلامی مربوط می شود، مسموع و مقبول است. در اینجا نیز باید گفت که البته نفس تشکیل چنین شوراهایی، در جهان اسلام، منشأ برکات و فواید عدیده ای می تواند بود و کمترین حُسن و هنرش یکی این است که خود رهبران فکری و معنوی مسلمانان را در کنار هم می نشاند و به گفت و گو و تشریک مساعی می کشاند و دیگر اینکه امکان ظهور این پدیده زشت و مشؤوم را منتفی می کند که هر از چندگاهی کسی از گوشه ای و کنجی سر بر آورد و به حکم معلومات ناقص و عقل قاصر خود کسی دیگر را به کفر و زندقه و بدعت متهم کند و خود را ملاک و میزان تمیز حق از باطل و اسلامی از غیر اسلامی بداند. ولی، در عین حال، حتی در جهان مسیحیت کاتولیک نیز، که در طول ۱۶۷۵ سال گذشته ۲۱ شورای

جهانی تشکیل داده است، هنوز در باب اینکه چه رأیی مسیحیانه است و چه رأیی نیست و مرز دقیق ایمان و کفر و بدعت و فسق کجاست و فاقی حاصل نیامده است و باب بحث و فحص و چون و چرا و ردّ و قبول همچنان مفتوح است. و گمان نمی رود که میان وضع فکری و فرهنگی جهان مسیحیت و وضع فکری و فرهنگی جهان اسلام فرق فارق و وجود داشته باشد تا کسی بگوید که قیاس اسلام به مسیحیت قیاس مع الفارق است و چه بسا بتوان با تشکیل یک شورای جهانی اسلامی همه اختلاف نظرها را فیصله داد.

۳.۲. حال فرض می کنیم که همه اختلاف نظرها فیصله یابند و مشخصات دانشگاه اسلامی نیز دقیقاً و بوضوح تعیین شوند. باز، جای این سؤال هست که چرا نوجوانان و جوانان کشورهای اسلامی باید به این دانشگاه وارد شوند و به الزامات و تعهدات چنین نظام تعلیم و تربیتی ای ملتزم و متعهد شوند؟ آیا به جهت اینکه مسلمانند، یعنی در کشوری اسلامی یا از پدر و مادری مسلمان زاده شده اند یا به جهت اینکه دانشگاه اسلامی از حقیقت و کارآیی بیشتری برخوردار است؟ اگر قائل به شقّ اول شوید، نوجوان و جوان مسلمان می تواند بگوید که چرا حالا که در انتخاب پدر و مادر و مکان و زمان ولادتم اختیاری نداشته ام حق انتخاب دانشگاه و شیوه تعلیم و تربیت را نیز از من دریغ می دارید؟ چرا یک جبر باید موجب اجبارهای دیگری شود؟ و اگر قائل به شقّ دوم باشید چیزی که بر عهده شما می ماند اثبات حقیقت و کارآیی بیشتر دانشگاه اسلامی نسبت به سایر دانشگاههاست. البته، می توان با استفاده از، به تعبیر برتراند راسل (Bertrand Russell)، نیروهای وادارنده و نیروهای انگیزاننده، یعنی با کیفر و پاداش، نوجوان و جوان مسلمان را به تن دادن به تعلیم و تربیت اسلامی سوق داد، ولی بحث بر سر این است که تا نیروهای باوراننده، یعنی استدلال و اقتناع، در کار نیابند نه این تن دادنها دوام و استمرار می یابد و نه (مهمتر آنکه) سودی دارد، چرا که برکات و فواید تعلیم و تربیت دینی عمده وقتی عائد می شود که شخص دانسته و خواسته خود را به آن سپرده باشد. این مشکل زمانی با تمام ابّهت و احتشام خود پدیدار می شود که توجه کنیم که ما در روزگار تجدد (Modernity) یا لااقل غلبه تجدد به سر می بریم؛ و این نکته ما را به مسأله بعدی رهنمون می شود.

۳.۳. ”ما باید بفهمیم که در کشاکشی بسیار اساسی وارد شده ایم- کشاکشی با نگرش نقّادانه، غیردینی، و تحلیلی که حقایق و حیانی را، تا به محک و میزان عقل بشری سنجیده نشوند، به عنوان اموری معقول یا قابل دفاع نمی پذیرد. به عبارت دیگر، اینکه منبع شناختی غیر از

عقل بشری وجود داشته باشد با قاطعیت انکار می‌شود. این اصل دکارتی بر همه رویکردهایی که علمی تلقی می‌شوند حاکم است. بنابراین، لازم است که مفاهیم دینی را تنسیق کنیم و کارآیی آنها را در تجزیه و تحلیل شخصیت آدمی، جامعه انسانی، و همه علوم که بشر به مدد آن مفاهیم کسب می‌کند به اثبات رسانیم.^{۱۰} این رویارویی با نگرش نقادانه، غیردینی، و تحلیلی، که نگرش انسان متجدد (Modern) است، کاری سترگ و سخت و، در عین حال، مقدمه‌گریز ناپذیر ایجاد دانشگاه اسلامی است و بر مدعیان تشکیل دانشگاه اسلامی الزام می‌کند که با محققان و متفکران دینی غیر مسلمان و نیز با محققان و متفکران غیردینی و ضددینی وارد بحث و گفت‌وگوی جدی، حق‌طلبانه، آزاد، و صریح شوند. فقط با این بحثها و در خلال این گفت‌وگوست که محققان و متفکران مسلمان "درمی‌یابند که آراء و نظراتشان تا چه حد برای غیر مسلمانان و حتی غیر متدینان عقلاً و منطقاً قابل پذیرش است، در چه مواضع و نواحی ای مطالعات و تحقیقاتشان هنوز ناقص و ضعیف است، چه تمهیدات و سازوکارهای نقدی جدید و مؤثرتری باید فراهم آورند و در چه جاهایی هیچگونه صلح و سازش و عقب‌نشینی‌ای امکان‌پذیر نیست."^{۱۱} و اینها همه بدین معناست که مدعیان دانشگاه اسلامی باید دانشها و پژوهشهای دانشگاهها و پژوهشگاههای متجددانه، غیردینی، و آزاداندیشانه را بجد بگیرند. و اینجاست که، به عقیده من، اندیشه تشکیل دانشگاه اسلامی به نوعی تناقض‌ناهی (Paradoxicality) گرفتار می‌آید، چرا که برای تشکیل دانشگاه اسلامی قوی و کارآمد باید دانشگاههای غیراسلامی قوی و کارآمد داشت.

۴. و اما آیا اصلاً اسلامی کردن دانشگاه ضرورت دارد؟ شک نیست که دانشگاهها و نظامهای تعلیم و تربیت ما، در سرتاسر جهان، به عیوب و نقائص جدی و نابسامانیه و کمبودهای فراوان دچارند. کافی است آثار دردمندانه، عمیق، و انساندوستانه کسی مانند ایوان ایلچ (-Ivan Illich) یا کسی همچون تئودور روزاک (Theodore Roszak) را بدقت مطالعه کنیم تا دریابیم که

دانشگاهها و نظامهای تعلیم و تربیت متجددانه چه سنخ انسانهایی ساخته و پرداخته اند. انسانهایی که شاخصترین ویژگیشان این است که هیچ غایت و هدف نهایی ای در نظر ندارند و هم و غمشان همه مصروف آن است که با هر مشکل اقتصادی، تکنولوژیک، و اجتماعی جدیدی که از راه می رسد دست و پنجه نرم کنند و همه آنچه را آموخته اند، به عنوان وسیله ای، به کار گیرند تا به مدد آن بتوانند، علی رغم آن مشکل، نیازهای قوری و قوتی خود را برآورند. تعلیم و تربیت امروزی ما چیزی نیست جز هنر جنگیدن و فن پیروز شدن در اوضاع و احوال ستهنده و دشمن خویی که در پیرامون ما برقرار است. با این هنر و فن، نصیب خود را از حلقوم جهان اطراف خود بیرون می کشیم و با چنگ و دندان حفظش می کنیم. هدف متعالی ای ورای برآوردن نیازها و خواهشهای قوری و قوتی در کار نیست. ژاک ماریتن (Jacques Maritain) در قطعه ای دردناک و غم انگیز می نویسد: ”من جوانان روزگارمان را دوست می دارم و حرمت می نهم، و هرگاه که به کار و بار و حال و روزشان می اندیشم حس غریب اضطراب و تشویش به من دست می دهد... روی هم رفته، حد نصاب اخلاقی شان از حد نصاب اخلاقی نسل پیشین نازلتر نیست، اگرچه آشکارا آسانگیرانه تر است. صداقت و صراحت اطمینان بخشی دارند که دل را می شکافد و چاک چاک می کند... زیرا جداً خوب و گشاده دست و با گذشت و بلندنظر و آزاد و بی تکلف اند و در اعمال شریف و نیز غیر اخلاقی شان نوعی پاکی و خلوص نشان می دهند که به معصومیت پرندگان و آهوان می ماند. در واقع، درست در مرحله ای اند که در آن ساختارهای اکتسابی سنت اخلاقی و دینی از میان رفته اند و بشر هنوز سرگرم بازی کردن با میراث خویش است... جوانان روزگار ما در عین خوبییشان بر فراز هیچ ایستاده اند.“^{۱۲} همه اینها درست؛ ولی آیا عیوب و نقائص دانشگاه و تعلیم و تربیت متجددانه ضرورت تشکیل دانشگاه اسلامی را نتیجه می دهد؟ بلی، اما به شرط آنکه سه مطلب دیگر اثبات شود: یکی اینکه این عیوب و نقائص در تعلیم و تربیت اسلامی وجود ندارند، دوم اینکه عیوب و نقائصی بزرگتر از عیوب و نقائص تعلیم و تربیت متجددانه در تعلیم و تربیت اسلامی وجود ندارند، و سوم اینکه این بی عیب و نقص بودن اختصاص به تعلیم و تربیت اسلامی دارد و مثلاً تعلیم و تربیت مسیحی یا بودایی در آن شریک و سهم نیستند.

۵. آنچه تاکنون گفته شد بیشتر جنبه نقدی و سلبی داشت. خوانندگان محترم لابد انتظار دارند که سخنی ایجابی هم بشنوند. برای برآوردن این انتظار، نگارنده چند رأی ایجابی خود را با

صراحت و در کمال اختصار باز می گوید.

۵.۱. اسلامی کردن علوم و معارف توصیفی بشری نه ممکن است و نه مطلوب. علوم و معارف توصیفی انسان متجدد اصولاً و ذاتاً عیب و ایرادی ندارند تا بخواهیم چیز دیگری را جایگزین آنها کنیم. همه عیب و ایراد در علم زدگی یا علم پرستی (Scientism) است، و مراد از علم پرستی دیدگاهی معرفتشناختی است که مدعی آن است که علم تجربی تنها روش تحصیل معرفت است (روایت قوی) یا تنها روشی است که اکنون در اختیار داریم و می تواند منبع قابل اعتماد معرفت تلقی شود (روایت ضعیف). این علم پرستی معرفتشناختی است که به مادیت وجودشناختی انجامید، یعنی به این قول که واقعیت مادی تنها واقعیت عینی و خود بسنده است. علم پرستی معرفتشناختی است که به یک ضربه عمارت چندین و چند طبقه هستی را درهم فرو ریخت و تنها طبقه همکف آن، یعنی عالم طبیعت، را باقی گذاشت. وظیفه ای که، در این خصوص، بر عهده ماست این است که در دانشگاههایمان به دانشجویان نشان دهیم که: اولاً: علم پرستی معرفتشناختی منطقیاً قابل دفاع نیست؛ ثانیاً: گذر از علم پرستی معرفتشناختی به مادیت وجودشناختی گذری روانشناختی است، نه منطقی؛ و ثالثاً: مادیت وجودشناختی قابل دفاع منطقی نیست.

۵.۲. علاوه بر این، باید به دانشجویان نشان دهیم که علم فعالیت بشری است و، برخلاف تصویری که عموم انسانهای متجدد دارند، فعالیت فارغدلانه و بیطرفانه ای نیست که فقط مبتنی بر عقل خونسرد، محتاط، و منطقی باشد و، به مدد پاره ای قواعد، از داده هایی خاص استقرائیهایی فراهم آورد و از آن استقرائیهایی نظریه ها یا فرضیه هایی بسازد و آنها را در معرض آزمونهایی عینی تجربی قرار دهد. و این نکته دقیقی است که مورخان علم بزرگی مانند چارلز گیلیسپی^{۱۳} (Charles Gillispie)، جان سی. گرین^{۱۴} (John C. Greene)، و تامس کون^{۱۵} (Thomas Kuhn)، محققانی در زبان علم مانند استیفن تولمین^{۱۶} (Stephen Toulmin)، فیلسوفان علمی مانند مایکل پولانی^{۱۷} (Michael Polanyi) و برنارد لانرگان^{۱۸} (Bernard Lonergan)، و فیلسوفان و الاهیدانانی مانند کارل رانر^{۱۹} (Carl Rahner) و پل تیلیش^{۲۰} (Paul Tillich) بدان تفتن یافته اند. عالمان با تمام وجود خود، و نه فقط با عقل و نیروی استدلالشان، وارد صحنه علم می شوند و این نکته ای است که اگر نیک دریافته شود سطوت و صولت علم در اذهان و ضمائر ما کاستی می گیرد و از اینکه علم را، به عنوان یگانه مرجع موثق در باب حقیقت و معرفت، بپرستیم رهایی می یابیم.

۵.۳. وانگهی، بسیاری از امور از قلمرو تحقیق علمی بیرون می‌مانند، یعنی علم در باب آنها منطقی‌اً چاره‌ای جز سکوت ندارد. لاقلاً، به گفته هیوستون اسمیت (Huston Smith)، ارزشهای ذاتی و هنجارین، اهداف، معناهای جهانی و وجودی، و کیفیت از حیطة علم خارجند. ۲۲ ویتگنشتاین (Wittgenstein)، حتی در دوره‌ای که گزاره‌های علمی جایگاه والایی در فلسفه‌اش داشتند، اعتراف می‌کرد که این گزاره‌ها "مسائل حیات را ... یکسره دست ناخورده" وامی‌نهند. ۲۳

۵.۴. از اینها گذشته، باید به دانشجویان تفهیم کرد که عقل استدلالگر (Reason)، به هیچ روی، مذموم نیست ولی به شرط آنکه از جامع‌نگری‌اش سرسوزنی دست بر ندارد. مشکل انسان متجدد این نیست که تابع عقل استدلالگر است، بلکه این است که همه‌جا تابع این عقل نیست و با آن معامله «یک بام و دو هوا»یی می‌کند، یعنی به محض اینکه واقعیتی در چهارچوب فکری و عقلی‌اش قابل تبیین نبود، به جای اینکه از همین‌جا به عیب و نقصی در آن چهارچوب پی‌ببرد، آن واقعیت را انکار می‌کند و یا از آن تغافل می‌ورزد.

۵.۵. باز باید به دانشجو نشان داد که اگر الاهدانان و عالمان دین همیشه نمی‌توانند دفاع عقلانی‌ای از دین بکنند یا حتی تبیین منطقی‌اً پذیرفتنی‌ای از مفاهیم بنیادی ایمان دینی به دست دهند فیلسوفان علم نیز به همین عجز، به همین حیرت و آشفتگی، و به همین عدم وفاق، در مقام فهم دقیق آنچه در فرآیند کشف و تحقیق علمی رخ می‌دهد، دچارند. هیچیک از ما از صعوبت بیان تفصیلی و دقیق ساختارهای نظری علم نتیجه نمی‌گیریم که، بنابراین، علم یا نامعقول و غیرمنطقی یا بیشمر و بیهوده است. چرا در مورد دین چنین نتیجه‌ای را موجه می‌دانیم؟ ۲۴

۵.۶. وجه جامع این نکات و نکات دیگری که ناگفته‌مانند این است که همگی، در عین قدر نهادن به علم، ضعف و فقر جهانی علمی و علم‌پرستی‌را، که خاستگاه مشکلات انسان متجدد است، برملا می‌سازند.

۵.۷. و اما دانشگاه. ما امروزه بجد نیازمند دانشگاه معنوی‌ایم. دانشگاهی که دانش‌آموختگان آن جهان‌هستی‌را بسی فراختر از عالم طبیعت بدانند، وجود خود را منحصر به ساحت بدن نبینند، برای جهان‌هستی و زندگی خود معنا و هدفی قائل باشند که بتواند همه‌آنچه را در این زندگی می‌کنند و می‌بینند نظم و وحدت بخشد، ارزشهای اخلاقی‌را عینی بدانند، فقط خود را مسؤول هر آنچه بر آنان می‌گذرد تلقی‌کنند، و از آرامش، شادی، و امید بی‌بهره نباشند.

پی نوشتها:

۱. برای کسب اطلاع از آراء بعضی از متفکرانی که، در جهان مسیحیت، در جهت دینی کردن تعلیم و تربیت گامهایی نظری برداشته اند، رجوع کنید به:

Smith, Huston, **The Purposes of Higher Education** (New York: Harper and Brothers, 1955)

Whitehead, Alfred North, **The Aims of Education and Other Essays.**

E Clarke, Sir Fred, **Freedom in the Educative Society** (London, 1948)

Jeffreys, M. V. C., **The Aims of Education** (London, 1972)

Niblett, W.R., **Christian Education in a Secular Society** (London, 1966).

Niblett, W.R. (ed.), **The Sciences, the Humanities, and the Technologic Threat** (London, 1975)

Maritain Jacques, **Education at the Crossroads** (New Haven, 1944)

۲. پاره ای از فعالیتهای نظری این متفکران اسلامی را در آثار زیر می توان دید:

Dr Syed Sajjad Husain and Dr Syed Ali Ashraf, **Crisis in Muslim Education**

Professor Syed Muhammad al-Naquib al-Attas (ed.), **Aims and Objectives of Islamic Education**

Professor Muhammad Hamid al-Afendi and Professor Nabi Ahmed Baloch (ed.), **Curriculum and Teacher Education**

Professor Isma'il Ragi al-Faruqi and Dr Abdullah Omar Nasseef (ed.), **Social and Natural Sciences**

Dr Wasiullah Khan (ed.), **Education and Society in the Muslim World**

Dr Seyyed Hossein Nasr (ed.), **Philosophy, Literature and Fine Arts**

Dr Syed Ali Ashraf (ed.), **Muslim Education in the Modern World: a Survey**

(همه این آثار در مجموعه **Islamic Education Series** به سرپرستاری دکتر سید علی اشرف و به اهتمام دانشگاه عبدالعزیز و انتشارات هادر اند استوتون (Hodder and Stoughton) طبع و نشر شده اند.)

H. H. Bilgrami and S.A. Ashraf, *The Concept of an Islamic University*.

S.A. Ashraf, *New Horizons in Muslim Education*

(این دو اثر در مجموعه *Islamic Monograph Series* به سرپرستاری دکتر سید علی اشرف و به اهتمام انتشارات هادر اند استوتون (Hodder and Stoughton) طبع و نشر شده‌اند.)

Seyyed Hossein Nasr, *Knowledge and the Sacred* (Albany, N.Y. 1989)

Seyyed Hossein Nasr, *The Need for a Sacred Science* (SUNY, 1993)

3. Ashraf, S.A., *New Horizons in Muslim Education*, (Cambridge: Hodder and Stoughton, 1985), pp. 102-104.

۴. کسانی سرتاسر اصول فقه را از علوم اسلامی به حساب آورده‌اند. کسانی نیز قرائت قرآن، حفظ قرآن، سیره اصحاب و تابعان (که تاریخ صدر اسلام را در بر می‌گیرد)، و زبان عربی (لا اقل تا آنجا که به قرآن مربوط می‌شود) را در زمره علوم اسلامی جای داده‌اند. هیچیک از این اقوال از دقت و صحت برخوردار نیست.

۵. نگارنده، در این موضع، دانسته و خواسته، نفیاً و اثباتاً سخنی از فلسفه (یا حکمت) اسلامی و عرفان اسلامی به میان نمی‌آورد و کلام در باب این دو علم را به موضعی دیگر موکول می‌کند.

۶. مسلمین، از زمان ابن خلدون به بعد و به تبع وی، علمی را که، در این گفتار، علوم اسلامی خوانده شدند «علوم نقلی»، «العلوم الثقلیه» و علمی را که علوم غیر اسلامی خوانده شدند «علوم عقلی»، «العلوم العقلیه» نامیده‌اند. پیداست که علوم عقلی، به این معنا، بعضی دارای روش عقلی‌اند (مانند ریاضیات، منطق، و فلسفه)، پاره‌ای دارای روش تجربی، و برخی دارای روش تاریخی. بدین قرار، «روش عقلی» دو معنا دارد: یکی معنای اعم که مورد نظر ابن خلدون است، و دیگری معنای اخص که امروزه متداولتر است. نگارنده، برای اینکه نشان دهد که مرادش همین معنای دوم است، در متن گفتار و در بین الهالین، تعبیر «بالمعنی الأخص» را افزوده است.

۷. برای نمونه، رجوع کنید به: *Nature*, CLXXIII, 4397 (Feb. 6, 1954), 227 که در آن، نویسنده مقاله، سر جیمز گری (Sir James Gray)، استاد دانشگاه کیمبریج، باقی ماندن نظریه تکامل داروینی را در عرصه زیستشناسی، علی‌رغم بعضی از نقائص آشکار آن، چنین توجیه می‌کند که «بیشتر زیستشناسان گمانشان بر این است که تفکر بر اساس رویدادهای نامحتمل بهتر از آن است که اصلاً تفکر نکنیم.» و نیز رجوع کنید به:

Dennett, D. C., "Why the Law of Effect Will not Go Away?" in **Journal of the Theory of Social Behaviour**, V, 2 (1976)

که در آن، نویسنده مقاله رمز ماندگاری "قانون نتیجه" را، که از ابداعات ادوارد لی ثورندایک (Edward Lee Thorndike)، روانشناس و متخصص تعلیم و تربیت امریکایی (۱۸۷۴-۱۹۴۹)، و مفادش این است که افعالی که پاداش داده شوند تکرار خواهند شد، این می‌داند که به نظر روانشناسان رفتارگرا این قانون، اگرچه بی‌عیب و نقص نیست، ولی بدیلی ندارد. (به نقل از: Smith, Huston, *Forgotten Truth*, (Harper and Row, 1967), pp.134-6)

۸. نگارنده پاره‌ای از مشکلاتی را که بر سر راه متدولوژی فقه سنتی ما قرار دارند در جای دیگری آورده است. رجوع کنید به: مجله نقد و نظر، سال سوم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۷۶ (شماره مسلسل: ۱۲)، ویژه‌نامه فلسفه فقه، بخش «اقتراح درباره فلسفه فقه».

۹. برای اطلاع از وجوه مشابهت و اختلاف این سه روایت عمده از اسلام، بنگرید به مقاله نگارنده، تحت عنوان "سخنی در چند و چون ارتباط اسلام و لیبرالیسم" در کیان، سال نهم، مرداد و شهریور ۱۳۷۸ (شماره مسلسل ۴۸)، صص ۱۳-۱۲.

10. H.H. Bilgrami and S.A. Ashraf, *op.cit.*, p.49.

11. *ibid*, p. 50.

12. Maritain, Jacques, **Education at the Crossroads**, (New Haven: Yale University Press, 1944), p.86.

۱۳. در: Gillispie, Charles C., **Gensis and Geology** (New York, Harper Torchbooks, 1959)

۱۴. در: Greene, John C., **The Death of Adam** (Ames: Iowa State University Press, 1959)

۱۵. در: Kuhn, Thomas, **The Structure of Scientific Revolutions** (Chicago: University of Chicago Press, 1962)

۱۶. در: Toulmin, Stephen, **Foresight and Understanding** (New York, Harper Torch-books, 1961)

۱۷. در: Polanyi, Michael, **Personal Knowledge** (New York, Harper Torchbooks, ۱۹۵۸)

1964); **The Tacit Dimension** (Garden City, N.Y.: Doubleday Anchor, 1966); and **Science, Faith and Society** (Chicago: University of Chicago Press, 1964)

۱۸. در: Lonergan, Bernard J.F., **Insight** (London: Longmans, 1964)

۱۹. در: Rahner, Karl, **Spirit in the World**, tr. William Dych (New York, Harder and Herder, 1968)

۲۰. در: Tillich, Paul, **My Search for Absolutes** (New York, Simon and Schuster, 1967)

21. See Gilkey, Langdon, **Religion and The Scientific Future** (MUP/ROSE, 1981)

22. See Smith, Huston, **Beyond The Post-Modern Thought**, (Illinois: Quest Books, 1996), pp.84-90; and his **Forgotten Truth**, (New York, Harper and Row, 1976), pp.14-17.

۲۳. گزاره شماره ۶۰۵۲ از رساله منطقی-فلسفی اش.

۲۴. رجوع کنید به Shapere, Dudley, **Philosophical Problems of Natural Science** (New York, The Macmillan Company, 1967), pp.1-29

که در آن نویسنده، به شیوه‌ای گویا و صریح، طیف وسیع عدم وفاق‌ها و حتی گسجی‌ها و سردرگمی‌های فیلسوفان علم را در باب ساختار اساسی علم باز می‌گوید. ماهیت خود روش علمی، شأن الفاظ و مفاهیم نظری (ترمهای تئوریک Theoretical Terms) موجود در علم، چند و چون آزمون فرضیه‌ها و نظریه‌های علمی، شأن زبانی یا فلسفی یک نظریه یا قانون علمی، همه اینها ظاهراً برای عرف فیلسوفان علم جزو اسرارند.